

£ZhfÂ). fÂÄ; %BÄP® %dz BÄe) fÂÄ; %

(درحاشیه همایش سپتامبر پاریس جمهوری خواهان ایران)

صلاح مازوجی
اکتبر ۲۰۰۴

همایش سپتامبر جمهوری خواهان لائیک و دمکرات در پاریس را باید در تداوم تجمع برلین و چهارچوب تلاشهای لیبرالیسم بورژوازی ایران برای خاتمه دادن به سردرگمی ها و تشتتی که صف این جنبش را فرا گرفته است و شکل دادن به آلترناتیو حکومتی مورد ارزیابی قرار داد. واقعیت این است که صف لیبرالیسم ایران بدنبال شکست اصلاح طلبان حکومتی، با بحران استراتژیک مواجه شده است، طیف وسیعی از این لیبرالها که در موقعیت اپوزیسیون در تبعید بسر می برند، تا قبل از انتخابات مجلس هفتم و قطعیت یافتن شکست دوم خردادی ها در حکومت، استراتژی جز حمایت و پشتیبانی از اصلاح طلبان حکومتی نداشتند، اینها در یک جبهه وسیع اما اعلام نشده بدون اینکه نام و رسم واحدی را برای خود برگزینند گرد هم آمده بودند و بر این باور بودند که با حمایت از اصلاح طلبان حکومتی و استفاده کردن از مکانیسم های انتخاباتی می توان همین رژیم را دمکراتیزه کرد و به ایده آلهای لیبرالیسم ایران تحقق بخشید. جبهه لیبرالها آنجا هم که از نافرمانی مدنی سخن به میان می آوردند تنها بمنظور تسریع روند مورد نظرشان بود و نه رویکردی به توده ها. شکست اصلاح طلبان حکومتی این جبهه سیاسی را در هم ریخت. اصلاح طلبان حکومتی که تا دیروز به کرسی های مجلس تکیه زده بودند و یا در برخی از ارگانهای اجرایی مقام و منزلتی دست و پا کرده بودند به موقعیت اپوزیسیون قانونی در جوار رژیم رانده شده اند و از کنگره های جبهه مشارکت اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و فعالیت های آنان چنان پیداست که محافظه کاران اصلا از ظرفیت بل القوه آنان برای روز مبادا غافل نیستند.

اپوزیسیون لیبرال در تبعید نیز تحت تاثیر این تحولات و بیزاری عمومی مردم از دوم خردادی ها به چپ چرخیده است. اما روند مباحثات درونی آنها نشان از آن دارد که درجه چرخش به چپ آنها بر هم منطبق نیست. جمهوری خواهان همایش برلین که در تجمع پاریس دست بالایی داشتند هنوز دل از اصلاح رژیم جمهوری اسلامی از طریق ائتلاف با اپوزیسیون قانونی رانده شده از حکومت نکندند و هنوز هم نگران هستند که مبادا پسوند لائیک جمهوری، ملی مذهبی های درون مرزی را رم دهد. تهیه کنندگان منشور نشست پاریس با عبارت پردازی های لیبرالی و با استناد به بیانیه حقوق بشر از حق مردم برای سرنگونی اسلامی دفاع می کنند، با این همه در نشست پاریس هنوز استراتژی واحدی وجود ندارند، بر سر شکل جمهوری اختلاف وجود دارد ((شاید بعضی ها از سر نیاز به ائتلاف با سلطنت طلبان و بعضا با هدف ایجاد این توهم که این جمهوری ممکن است سوسیالیستی از آب در آید نمی خواهند پسوندی به جمهوری اضافه گردد)) بر سر پلاتفرم و همچنین راه حل شان برای مسئله ملی اختلاف وجود دارد. همانطور که از سند سیاسی و از گزارش گزارشگران و مصاحبه های بعضی از گردانندگان پیداست که همایش پاریس در دستیابی به اهداف خود یعنی پایان دادن به سردرگمی و تشتت در صف لیبرالهای جمهوری خواه و تناقضات در پلاتفرم شان زیاد موفق نبوده است. اظهار نظرهایی از این دست که برای اولین بار ۳۰۰ نفر با دیدگاه های متفاوت در یک سالن گرد آمدند، و یا کسی به نشانه اعتراض سالن اجتماع را ترک نکرد و اینها را بعنوان شاخص موفقیت ذکر کردن نه تنها شیفتگان لیبرالیسم را قانع نمی کند بلکه با وضوح بیشتری ناکامی این نشست را در دستیابی به اهدافش نشان می دهد.

چرا باید به دنبال آزادی برای زنان و مردان در ایران باشیم؟

همانطور که از منشورهای ارائه داده شده از جانب طیف‌های مختلف جمهوری خواهان مشهود است و سند سیاسی همایش پاریس نیز بر آن تاکید می‌گذارد، جمهوری خواهان ایران برای ایجاد تحول در جامعه ایران اساساً بر تامین آزادی‌های سیاسی تاکید می‌کنند. و به روشنی از آزادی بی‌حصر و استثنای اندیشه، بیان، قلم، تحزب و تشکل و همچنین برابری حقوق زنان و مردان سخن به میان می‌آورد. اما طرح این مطالبات و گزینایی این شعارها را نباید به حساب شهامت و آزادمنشی لیبرال‌های جمهوری خواه ایران گذاشت بلکه این ضعف تاریخی بورژوازی ایران و حاکمیت نظام‌های دیکتاتوری در ایران بوده که لیبرالیسم بورژوازی ایران را در موقعیتی قرار داده که با گذشت چند قرن و در شرایط کاملاً متفاوت تاریخی و اجتماعی شعارهای کلاسیک لیبرالیسم بورژوازی را تکرار کنند. اما اگر لیبرالیسم کلاسیک با تحقق بخشی از این شعارها تحولی در جامعه بشری ایجاد کردند، طرح این نوع شعارها از جانب لیبرال‌های ایران ارزش مصرفش تنها به تعویق انداختن تحول انقلابی در جامعه ایران و نجات سرمایه داری بحران زده ایران از خطر انقلاب است.

گنجاندن خواست آزادی اندیشه، بیان و ... و برابری زنان و مردان در پلاتفرم جمهوری خواهان بدون اشاره به مناسبات اقتصادی که می‌تواند زمینه ساز تحقق این آزادی‌ها در جامعه باشد، تنها و تنها بی‌پایه بودن پلاتفرم لیبرالیسم بورژوازی ایران را می‌رساند. صحبت کردن از آزادی‌های دمکراتیک در جامعه‌ای مانند ایران که شعله‌های آتش مبارزه طبقاتی به هر سو زبانه می‌کشد، در جامعه‌ای که بنا به آمارهای مختلف بیش از نصف جمعیت آن زیر خط فقر بسر می‌برند، که بنا به استانداردهای زندگی در ایران یعنی کالری لازم به بدنشان نمی‌رسد، در جامعه‌ای که پدیده کودکان خیابانی تنها یکی از فجایع اجتماعی آن است بدون تلاش در جهت تامین برابری اقتصادی و ایجاد ملزومات مادی بهره گرفتن از این آزادی‌ها عوام‌فریبانه است.

در ایرانی که کلیه امکانات برگزاری تجمعات از سالنها، عمارات، امکانات مادی و فنی و مهمتر از همه فراغت کافی برای حضور و یا برگزاری این تجمعات همگی در دست صاحبان ثروت متمرکز است، کارگری که شانس با او یار شده و هنوز کارش را از دست نداده است و مجبور است صبح تا شام کار کند و اگر بیکار بود باید تمام روز را دنبال کار بگردد چگونه می‌تواند از آزادی بیان و برپایی متینگ و تجمع سودی ببرد.

تا زمانی که مناسبات سرمایه داری دست نخورده باقی می‌ماند، تا زمانی که کلیه امکانات چاپ و نشر و بزرگترین چاپخانه‌ها و ذخایر کاغذ در دست سرمایه داران است، کارگران و تهیدستان جامعه سودی از آزادی قلم و مطبوعات نمی‌برند، اگر واقعا بحث بر سر تامین آزادی قلم و مطبوعات است، قبل از هر چیز باید امکان مادی یکسان برای بهره‌مندی از این آزادی فراهم شود. اگر می‌خواهیم کارگران و مردم عادی از آزادی قلم و اندیشه و مطبوعات بهره ببرند قبل از هر چیز باید امکان اجیر کردن قلم، اجیر کردن نویسندگان، اجیر کردن ژورنالیسم و مطبوعات از سرمایه داران و صاحبان قدرت سلب شود. چگونه می‌توان از آزادی قلم و مطبوعات سخن به میان آورد در حالی که سرمایه داران و دولتشان با امکاناتی که در اختیار دارند هر روزه اذهان توده‌های مردم را در خانه‌هایشان در جلو شبکه‌های تلویزیونی به انحراف می‌کشاند و افکار آنان را در جهت منافع خودشان می‌سازند. در جامعه‌ای که قانونمندی سرمایه داری عمل می‌کند در جامعه‌ای که همه چیز مهر طبقات را بر خود دارد کارگران بدون تعرض به منافع سرمایه داران، بدون ایجاد فراغت و وقت آزاد و پایین آوردن ساعات

کار نمی‌توانند شرایط بهره گرفتن از این آزادی‌ها را فراهم آورند.

در مورد برابری زنان با مردان هم قبل از هر چیز باید زمینه‌های اقتصادی این برابری را بوجود آورد. برابری کامل زن و مرد در امر اشتغال، پرداخت مزد برابر برای کار مشابه به زنان و مردان، بیمه‌های اجتماعی یکسان برای آنان باید تامین گردد. اضافه بر اینها اگر دولت تسهیلات پزشکی و اجتماعی و مراقبت‌های ویژه لازم برای پیشگیری از حاملگی و همچنین تسهیلات برای همه کودکان جهت برخورداری از مراقبت و همچنین آموزش و پرورش آنها را تامین نکند، حتی نمی‌توان از آزادی تولید مثل زنان سخنی به میان آورد. همه این اقدامات هزینه اقتصادی در بر دارد، آیا میتوان بدون تعرض به مالکیت خصوصی و کاستن از سود سرمایه‌داران که جمهوری خواهان برای آن قدوسیت قائلند این هزینه‌ها را تامین کرد.

زمانی که از برنامه‌های اقتصادی در پلاتفرم جمهوری خواهان ذکر می‌آید، در واقع تمام اقدامات رفاهی مندرج در پلاتفرم آنها پا در هوا می‌ماند و این از برجسته‌ترین تناقض پلاتفرم جمهوری خواهان است. جمهوری خواهان ممکن است این تناقض آشکار پلاتفرمشان را با این اعتقاد مشهور لیبرالیسم توضیح دهند که در چهار چوب رقابت آزاد، افراد در پی برآوردن نفع خصوصی خود، نفع مشترک و نفع عموم جامعه برای بهره برداری از نعمات مادی و آزادی‌هایی که برشمرده شد را تحقق می‌بخشند، که البته این چیزی بیشتر از یک توهم نیست. چرا که مناسبات رقابت آزاد افراد را آزاد نمی‌کند بلکه در واقع سرمایه را آزاد می‌کند. مادام که از نظر جمهوری خواهان مناسبات سرمایه‌داری دست نخورده باقی می‌ماند و حریم مالکیت خصوصی مقدس شمرده می‌شود و تا زمانی که تولید مبتنی بر مالکیت خصوصی بر ابزار تولید مناسبترین شکل تکامل نیروهای اجتماعی شمرده می‌شود صحبت کردن از آزادی‌های فردی عبارتی میان تهی است. چرا که رقابت آزاد چیزی جز تکامل آزادانه به مبنای محدود یعنی مبنای حاکمیت سرمایه‌داری نیست. صحبت کردن از تامین آزادی فردی با حذف رژیم جمهوری اسلامی و حفظ مناسبات سرمایه‌داری همانا تداوم به بند کشیده شدن آزادی‌های فردی و فردیت است. در این مناسبات که بیکاری میلیونی کارگران را در چنگال خود می‌فشرد کارگران حتی آزاد نیستند که صاحب کار خود را انتخاب کنند.

اندیشه‌های آزادیخواهانه جمهوری خواهان ایران با برنامه‌های اقتصادی نگفته آنان که همانا حفظ و تحکیم سلطه مناسبات سرمایه‌داری است ضدیت آشکار دارد. اکنون مدتهاست این واقعیت به اثبات رسیده است که توزیع عادلانه درآمد ملی بر حسب قوانین طبیعی بازار چنانکه اقتصاددانان کلاسیک می‌اندیشیدند در دنیای واقع غیر قابل تحقق است. تداوم قدرت اقتصادی و سیاسی بورژوازی مبتنی بر نظام بازار آزاد بخودی خود نمی‌تواند اوضاع اجتماعی طبقات پایین جامعه را بهبود بخشد و زمینه‌های مادی بهره‌مندی از آزادی اجتماعی را فراهم آورد. همین واقعیت تاریخی بود که زمینه‌های تحول نظامهای لیبرال بورژوازی به لیبرال دمکراسی و اندیشه مسئولیت اجتماعی و سیاسی دولت در نظام سرمایه‌داری را بوجود آورد، و با بروز بحرانهای اقتصادی دهه‌های اول قرن بیستم و آشکار شدن بن بست لیبرال دمکراسی زمینه برای قدرت‌گیری سوسیال‌دمکراسی و شکل‌گیری دولت‌های رفاه در اروپا را فراهم کرد. بحران در سیستم سرمایه‌داری مبتنی بر بازار آزاد در سالهای ۳۲- ۱۹۲۹ که با رکود نرخ سود سرمایه، سقوط قیمت سهام شرکتها، ورشکستگی کمپانیهای بزرگ، کاهش سرمایه‌گذاری‌های خارجی و بیکاری میلیونها کارگر همراه بود موجبات افزایش دخالت دولت در اقتصاد بمنظور تامین شرایط توسعه و رشد سرمایه‌داری و همچنین برخی تغییرات در ساختار دولت بورژوازی را فراهم آورد. از آن پس، از امریکا گرفته تا اروپا دولت‌های حاکم اقدامات گسترده‌ای در جهت ایجاد اشتغال، تامین بیمه‌های اجتماعی، اصلاح قانون کار، دولتی کردن برخی از صنایع و مؤسسات خدمات اجتماعی را در دستور کار خود قرار

دادند. بعد از پایان جنگ جهانی دوم نقش دولت‌ها در اقتصاد سرمایه‌داری بیشتر تثبیت شد و مجموعه‌ای از اقدامات رفاهی را به نفع کارگران و اقشار پایین جامعه به اجرا در آوردند. تردیدی نیست که جمهوری خواهان لائیک و دمکرات ایران همین الگوی دولتهای رفاه را مد نظر دارند. اگر در منشورشان بدان اشاره نمی‌کنند اما ایدئولوژیهای این جریان در جلسات و سخنرانی‌هایشان همین مدل‌های دولت رفاه در کشورهای شمال اروپا را دلیلی برای اثبات واقعی بودن پلاتفرمشان می‌دانند. اما نگاهی به مقطع تاریخی، مؤلفه‌ها و شرایطی که قدرت‌گیری سوسیال‌دموکراسی، تشکیل دولت‌های رفاه و تحقق پاره‌ای از برنامه‌های رفاهی آنان را امکان‌پذیر ساخت و مقایسه آن با شرایط کنونی ایران اتوییک بودن استراتژی جمهوری خواهان را به روشنی برملا می‌کند. بحران عمیقی که در سالهای ۳۲-۱۹۲۹ اقتصاد سرمایه‌داری مبتنی بر بازار آزاد را فراگرفته بود بمرور این نظریه را در میان اقتصاددانان بورژوا دامن زد که اقتصاد سرمایه‌داری آزاد نمی‌تواند تعادل عرضه و تقاضا را برقرار کند، نمی‌تواند تقاضای مؤثر ایجاد کند و از اینرو ذاتاً بی‌ثبات است و بدنبال آن ضرورت دخالت دولت بمنظور ایجاد تعادل در اقتصاد، وضع مالیاتها، افزایش هزینه‌های عمومی بمنظور ایجاد تقاضای مؤثر و تامین اشتغال کامل با هدف تامین شرایط توسعه سرمایه‌داری را تئوریزه کردند.

احزاب سوسیال‌دموکرات که در دل این تحولات قدرت گرفتند و به حاکمیت رسیدند در کنار رشد و توسعه اقتصاد ملی، چند برابر کردن حجم تولیدات، بالا بردن نرخ سودآوری، قادر شدند مجموعه‌ای اقدامات رفاهی را به انجام برسانند. بنابراین مسئله تنها این نبود که سوسیال‌دموکراسی برنامه‌های رفاهی را در دستور کار خود قرار داده بود بلکه مهمتر از آن رونق اقتصادی بعد از جنگ، بکار گرفتن اتومازیزاسیون در رشته‌های مختلف تولیدی، اشتغال کامل و کسب فوق‌سودهای امپریالیستی، انجام این اقدامات رفاهی را ممکن کرده بود. بدین شیوه سوسیال‌دموکراسی در قالب دولتهای رفاه به بهترین نحو منافع عمومی بورژوازی را تامین کرد، نرخ رشد و نرخ سودآوری سرمایه را به ارقام بیسابقه‌ای رساند و با راضی کردن کارگران و توده‌های مردم که عوارض جنگ و بحران زندگی آنها را به تباهی کشانده بود خطر انقلاب را از سر سرمایه‌داری دور کرد. از طرف دیگر نفوذ سنتی سوسیال‌دموکراسی در درون جنبش کارگری، آزمانخواهی آنان که در آن دوره هنوز خود را مخالف مالکیت خصوصی و طرفدار سوسیالیسم می‌دانستند آنها را به انجام این رفرمها متعهد می‌کرد و در همان حال ظرفیت خاموش کردن اعتراضات رادیکال و انقلابی کارگران را هم داشتند. سوسیال‌دموکراسی نقش مهمی در تحکیم موقعیت رفرمیسم که کارگران را تشویق می‌کرد تا مطالبات خود را در سازش و همکاری با کارفرمایان و بورژوازی پیش ببرند داشت. و با رواج رفرمیسم محیط مناسب و آرامی را برای سوداندوزی سرمایه‌داران فراهم می‌کرد.

بنابراین استراتژی اقتصادی سوسیال‌دموکراتها در دولت‌های رفاه کاملاً روشن بود و این واقعیت را نیز نمی‌توان انکار کرد که بدون دوره رونق اقتصادی بعد از جنگ جهانی دوم و بدون اقتصادهای قدرتمند این دوران به اجرا در آوردن اقدامات رفاهی و ایجاد رفرمهای اجتماعی به نفع کارگران و توده‌های پایین جامعه غیر ممکن بود. همانطور که با پایان دوره رونق و با بروز بحران اقتصادی در دهه ۷۰، دولت‌های رفاه هم کم کم رو به اضمحلال گذاشتند و تعرض وسیعی را برای بازپس گرفتن همین دستاوردهای اجتماعی شروع کردند و کارگران و توده‌های مردم هم نمی‌توانند از مسیر پارلمان با این تعرض آشکار آنها به مقابله برخیزند.

با این حساب آیا جمهوری خواهان لائیک و دمکرات این شیفتگان دولت رفاه می‌توانند به ما بگویند که برنامه و استراتژی اقتصادی‌شان از چه قرار است. پایدی به حق مالکیت خصوصی از طریق اعلام وفاداری به بیانیه حقوق بشر نمی‌تواند آنها را از تدوین برنامه و استراتژی اقتصادی بی‌نیاز کند. آیا

جمهوری خواهان می خواهند که در فردای به قدرت رسیدنشان در شرایطی که نئولیبرالیسم اقتصادی مبتنی بر اقتصاد بازار آزاد در جهان یک‌تازی می‌کند خلاف جریان آب شنا کنند و خواهان بازگشت اقتصاد ایران به پیروی از مدل سرمایه‌داری دولتی شوند، که البته این با "واقع‌گرایی" لیبرالیسم ایران خوانایی ندارد.

بعید است که جمهوری خواهان از این نکته هم غافل باشند که حتی اگر تمام موانع سر راه عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی یک‌شبه از سر راه برداشته شوند، سرمایه‌داری ایران نمی‌تواند با تکیه یکجانبه بر استثمار نیروی کار ارزان طبقه کارگر ایران در بازار رقابت جهانی، زمینه‌های رونق و رشد اقتصادی آنچنانی را بوجود آورد که جمهوری خواهان با اتکا به آن بتوانند برنامه‌های رفاهی خود را پیش ببرند.

اما از بی‌خیالی جمهوری خواهان در پرداختن به برنامه و استراتژی اقتصادی نباید دچار شگفتی شد. آنها با پیروی از الگوی اقتصادی نئولیبرالیسم، نسخه همان برنامه‌های دیکته شده از جانب بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را برای اقتصاد ایران پیچیده‌اند. تازه جمهوری خواهان برای اجرای این برنامه‌ها از صفر شروع نمی‌کنند، چون اقتصاد ایران از همان دوره رفسنجانی بر مبنای همین طرح‌های مراکز مالی جهانی برنامه‌ریزی شده است. جمهوری خواهان اگر به قدرت برسند همین برنامه‌های اقتصادی دولت جمهوری اسلامی را با اصلاح و تعدیل‌هایی ادامه می‌دهند. عواقب و پیامدهای این سیاست اقتصادی بر کسی پوشیده نیست. چنین سیاستهایی در اندونزی، فیلیپین، مصر، ترکیه، آرژانتین، برزیل و مکزیک و کشورهای افریقایی به اجرا در آمده است و عواقبی جز فقر و فلاکت توده‌های مردم و به روز سیاه نشانیدن کارگران نداشته است.

آنچه تاکنون گفته شد بهیچوجه به معنای کم اهمیت جلوه دادن اصلاحات و اقدامات رفاهی از نوع اقدامات دولت رفاه و یا مطالباتی که جمهوری خواهان در پلاتفرم خود گنجانده‌اند برای طبقه کارگر و توده‌های مردم نیست، و برای همین است که کمونیست‌ها مطالبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کارگران را که هم‌اکنون و در چهارچوب نظام سرمایه‌داری برای آن مبارزه می‌کنند را بسیار مفصل در بخش حداقل برنامه‌های خود گنجانده‌اند. سوسیالیست‌های کارگری برای تحقق هر ذره از این مطالبات ارزش قائلند و برای آن مبارزه می‌کنند. تحقق این مطالبات حتی در کامل‌ترین شکل خود بمعنای سوسیالیسم نیست. اما کمونیست‌ها و کارگران سوسیالیست که نه در سازش با سرمایه‌داران بلکه در مبارزه با آنان منافع طبقاتی خود را پیش می‌برند هیچ ابایی ندارند که اعلام کنند این مطالبات را به بهای تعرض به منافع سرمایه‌داران و تعمیق بحران سرمایه‌داری تحقق می‌بخشند.

بنا براین تحقق مطالبات رفاهی و آزادیخواهانه مردم ایران حتی در همان محدوده‌ای که جمهوری خواهان دست و پا شکسته آن را مطرح کرده‌اند تنها در ظرفیت مبارزه طبقه کارگر متشکل و دارای افق روشن سوسیالیستی است. طبقه کارگر اگر قدرت سیاسی را به دست گیرد همه این مطالبات را که در بخش برنامه حداقل کمونیست‌ها بطور مفصل آمده است را به اجرا در می‌آورد و اگر نتوانست قدرت را به کف آورد در هر مرحله به تناسب نیرویی که دارد این خواستها را به سرمایه‌داران و دولتشان تحمیل می‌کند. لیبرالیسم بورژوازی ایران که مالکیت خصوصی را مقدس می‌شمارد و رسالت بیرون آوردن سرمایه‌داری ایران از بحران کنونی را بر دوش گرفته است نمی‌تواند حامل خواستها و مطالبات رفاهی و آزادیخواهانه توده‌های مردم باشد و مدتهاست این رسالت تاریخی را از دست داده است.

تأمین حق مشارکت هر فرد در سرنوشت خود و جامعه، تشکیل انجمن‌ها و شوراهای محلی را توصیه می‌کند اما آنجا که در توضیح باورهایشان جمهوری پارلمانی و متکی بر اصل تفکیک قوای قانون‌گذاری، قضائی و اجرایی را مناسبترین شکل تأمین آزادی‌ها در جامعه می‌داند، نشان می‌دهد که اشاره آنان به تشکیل شوراها تعارفی بیش نیست.

اگر صحبت از تشکیل شوراها و ایجاد سازمانی است که دخالت فرد در سرنوشت خود و جامعه را تأمین کند این شوراها باید چنان سازمان یابند که توده‌های کارگر و اقشار پایین جامعه را با دستگاه اداره امور و مدیریت جامعه نزدیک و در تصمیم‌گیری‌ها دخیل سازند و این جز از طریق ادغام قوه مقننه و اجرائیه در یک سازمان شورایی که به کارگران و تهیدستان جامعه امکان عزل و نصب بموقع نمایندگان خود را می‌دهد امکان‌پذیر نیست. حکومت پارلمانی جمهوری خواهان که اصل را بر تفکیک قوای قانون‌گذاری، اجرائی و قضائی بنا نهاده است از هم‌اکنون چنان ساخته و پرداخته شده است که کارگران و توده‌های محروم جامعه را از دستگاه اداره امور و مدیریت مستقیم جامعه و حاکمیت بر سرنوشت خویش دور نگاه دارد. و بدین شیوه حق حاکمیت سیاسی را از توده‌های مردم می‌گیرند و به برکت انتخابات آزاد و همگانی‌شان آن را به نمایندگان منتخب تفویض می‌کنند.

در دموکراسی پارلمانی جمهوری خواهان مانند تمام نظام‌های پارلمان‌تاریستی دیگر، رای‌دهندگان هیچ کنترلی بر نمایندگان پارلمان ندارند. در نظام‌های پارلمانی رای‌دهندگان هر چند سال یک‌بار به پای صندوق‌های رای می‌روند تا با ریختن رای‌های خود عملاً از ایفای نقش مستقیم در اداره و حاکمیت سیاسی جامعه کناره‌گیری کنند. در نظام‌های پارلمانی مبتنی بر اصل تفکیک قوا اگر رای‌دهندگان بر پارلمان کنترلی ندارند، نمایندگان پارلمان و مجلس هم هیچ کنترلی بر قدرت اجرایی و چگونگی اجرای قانونهایی که می‌گذرانند ندارند. پارلمان اختیارات محدودی دارد و قدرت واقعی در دست ارگانهای اجرایی، وزارتخانه‌ها، ارتش، پلیس و سازمانهای امنیتی قرار دارد. در این دموکراسی‌ها پارلمان به محل مجادلات و مانور سیاسی احزاب اصلی بورژوازی تبدیل می‌شود و ارگانهای اجرایی قدرت و حاکمیت بورژوازی را اعمال می‌کنند. در دموکراسی‌های پارلمانی هر چند سال یکبار نمایندگان پارلمان عوض می‌شوند، دولتها تغییر می‌کنند، رئیس‌جمهور جدیدی سوگند یاد می‌کند بدون اینکه خللی در اعمال حاکمیت طبقه سرمایه‌دار بر جامعه بوجود آید. در تمام این نقل و انتقال‌ها سران ارتش و پلیس و دستگاه‌های امنیتی و ساختار آنها دست‌نخورده باقی می‌مانند، این ارگانها نه تنها از دسترس توده رای‌دهندگان بلکه از دسترس پارلمان هم دور نگاه داشته می‌شوند. کسی می‌تواند بگوید که پارلمان‌ها و مجلس‌های امریکا و انگلیس چه اندازه بر سازمانهای امنیتی که در مورد عملیات‌های مخوف آنها کتابها برشته تحریر در آمده و فیلم‌ها به اکران آمده کنترل دارند. نمونه قتل‌های سیاسی در این کشورها کم نیستند که رمز و رموز پرونده آنها هیچگاه برای نمایندگان پارلمان روشن نمی‌شوند.

اگر تفکیک قوای قانون‌گذاری و اجرایی، این کارکرد را دارد که قدرت واقعی و اجرایی را از دسترس رای‌دهندگان دور نگاه دارد. صحبت کردن از استقلال قوه قضائیه هم در حالی که از انتخابی بودن قضات و چگونگی کنترل و عزل آنها توسط رای‌دهندگان سخنی به میان نمی‌آید، در واقع تعیین قضات را به دولت یا مکانیسم‌ها و نهادهایی واگذار می‌کند که انتخابی نیستند و در این صورت نمی‌تواند حرفی از استقلال قوه قضائیه در میان باشد و در تحلیل نهایی قوه قضائیه در همان چهارچوب منافی

حرفی از استقلال قوه قضائیه در میان باشد و در تحلیل نهایی قوه قضائیه در همان چهارچوب منافی

که دولت از آن دفاع می کند عمل خواهد کرد.

از نظر قانونی در دمکراسی های امروزی بر خلاف دمکراسی های کهن این تنها صاحبان مالکیت نیستند که از حق رای برخوردارند اما نگاهی به هزینه انتخابات ها در امریکا و کشورهای اروپایی نشان از آن دارد که قانونمندی دمکراسی های کهن در دمکراسی های کنونی هم غیر مستقیم اما بطور واقعی عمل می کند. هزینه انتخابات سال ۲۰۰۰ امریکا مبلغی حدود ۳ میلیارد دلار برآورد شد، هزینه انتخابات ۲۰۰۴ تا هم اکنون بیش از ۱ میلیارد دلار تخمین زده شده است، با این حساب صرف ورود به مبارزه انتخاباتی نیاز به میلیونها دلار هزینه تبلیغاتی دارد و اگر بخواهی کاندیدای ریاست جمهوری شوی باید صدها میلیون دلار پشتوانه مالی داشته باشی. با این عملکرد دمکراسی، مردم عادی امریکا وارد شدن به مسابقات و رقابت های انتخاباتی را به خواب هم نمی بینند. در کشورهای اروپایی مردم عادی توانایی عرض اندام و رقابت با احزاب اصلی را که در موقع انتخابات پارلمانی میلیونها دلار را هزینه می کنند ندارند. در ایتالیا تردیدی وجود ندارد که برلسکونی را انحصارات سرمایه داری که هزینه های هنگفتی را صرف تبلیغات انتخاباتی می نمایند به قدرت می رسانند.

امروزه حتی جامعه شناسان و ایدولوگهای بورژوازی هم این واقعیت را انکار نمی کنند که نقش و نفوذ انحصارات، سازمانها و تشکلهای مختلف طبقه سرمایه دار بر وزارتخانه ها و دیگر نهادهای حکومتی بسیار بیشتر از نقش و نفوذ پارلمان بر این ارگانها و تصمیمات آنهاست. در آلمان سازمانهای کارفرمایی از طریق روابط نیرومندی که بر مطبوعات و احزاب اصلی و از این طریق بر دولت و قوه اجرائیه دارند بر پارلمان نیز اعمال نفوذ می کنند. در انگلستان اعمال نفوذ سازمانها و گروه های صنعتی و تجاری بر احزاب اصلی، دولت و کمیسیون های پارلمانی با شبکه پیچیده ای از ارتباطات که دارند بر کسی پوشیده نیست. در امریکا انحصارات و کمپانیهای بزرگ صنعتی در اعمال نفوذ بر وزارتخانه ها با یکدیگر به رقابت بر می خیزند. وزیر دفاع دولت امریکا در مقابل شرکت های هواپیماسازی و صنایع تسلیحاتی بیشتر احساس مسئولیت می کند تا مجلس و رئیس جمهور این کشور. در همه کشورهای پیشرفته سرمایه داری همین روال جریان دارد. سرمایه داران نه تنها از طریق سلطه ساختاری و ایدئولوژیک بلکه با اعمال نفوذ مستقیم در همه نهادهای حکومتی منافع خود را پیش می برند.

بنا به همین دلایل ساده است که دولت های بورژوازی می توانند به نام مردم و به نام دمکراسی جنایتکارانه ترین جنگ ها را براه اندازند، جنگ جنایتکارانه علیه عراق را برپا کنند، میلیونها دلار صرف آموزش و تسلیح مجاهدین افغان و القاعده برای ساقط کردن دولت افغانستان کنند و امروز به بهانه مقابله با همین جانیان، مردم بیگناه عراق را بمباران کنند، رژیم های دیکتاتوری و ارتجاعی را سر پا نگاه دارند، و باز بنام مردم و دمکراسی رسوائی زندان های ابوغریب را بیافرینند.

باز به همین دلایل ساده است که جنبش میلیونی و عظیم ضد جنگ با شعار "با نام ما به جنگ نروید" نتوانست از مجرای پارلمان خواستها و مطالبات خود را به کرسی بنشانند. در امریکا و انگلستان میلیونها تظاهر کننده ضد جنگ نتوانستند از مسیر پارلمان جلو جنگ افروزی دولت های بوش و بلر را بگیرند. در اسپانیا و ایتالیا مخالفت بیش از ۷۰ درصد مردم با جنگ نتوانست مانع پیوستن دولت های این کشورها به سیاستهای ملیتاریستی امریکا شود. به همین دلایل است در بسیاری از کشورهای غربی بطور مدام از میزان رای دهندگان در انتخابات ها کاسته می شود، آنچه آن را جنبه ای از بحران دمکراسی می نامند. آیا این واقعیات ساده به روشنی ضدیت دمکراسی و نظام پارلمانی مورد نظر جمهوری خواهان لائیک با منافع کارگران و توده های مردم را به اثبات نمی رسانند.

£Í Å¼r ÅŠ z x£ZÅ } fÅÁ%°

سند همایش جمهوری خواهان پاریس برای حل مسئله ملیت‌ها در ایران فدرالیسم و خودمختاری را مناسب‌ترین شکل حل این مسئله و همزیستی مسالمت‌آمیز ملت‌ها می‌داند و از حق جدایی سخنی به میان نمی‌آورد. جمهوری خواهان در پرداختن به مسئله ملیت‌ها در ایران این واقعیت ساده را از نظر دور می‌دارند که ما در چندین دهه گذشته به استثنای کردستان در هیچ نقطه‌ی دیگری از ایران شاهد شکل‌گیری جنبش‌های توده‌ای برای حل مسئله ملی نبوده‌ایم و اگر در سالهای اخیر محافل و جریاناتی در میان ملیت‌های ایران شکل گرفته‌اند که از حقوق ملی صحبت می‌کنند، این جریانات تداعی‌کننده جنبش توده‌ای برای حل مسئله ملی نیستند. بنابراین در شرایطی که ما در آذربایجان، ترکمن صحرا، بلوچستان، خوزستان شاهد وجود جنبش توده‌ای مردم برای حل مسئله ملی نیستیم و در شرایطی که مردم این سرزمین‌ها علیرغم هر ملیتی که دارند دوش به دوش توده‌های مردم در سایر نقاط ایران علیه جمهوری اسلامی برای پایان دادن به بی‌حقوقی‌های سیاسی و اجتماعی و فقر و فلاکت عمومی مبارزه کرده‌اند و می‌کنند، چه نیازی وجود دارد که جنبش ملی در این مناطق را برپا کنیم و بدون اینکه توده‌های مردم بخواهند آنها را از وحدت و هم‌سرنوشتی بر اساس هویت انسانی و طبقاتی‌شان باز داریم و با برجسته کردن تمایزات در زبان و فرهنگ آنها را در چهارچوب‌های قومی و ملی (فدرالیسم و خودمختاری) متشکل کنیم.

در اینجا قبل از هرچیز دیگر باید بر این امر تاکید کرد که از نقطه نظر کمونیست‌ها هر دولت دمکراتیکی که بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی بر سر کار آید باید پروژه‌ها و برنامه‌های فشرده‌ای را در زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بمنظور برابرسازی ملت‌های ایران و پایان دادن به تبعیضات و بی‌حقوقی‌هایی که اساساً به دلیل حاکمیت رژیم‌های دیکتاتوری سرمایه‌داری و رشد ناموزون سرمایه‌داری به این ملیت‌ها تحمیل شده است را در دستور کار خود قرار دهد. بنابراین اشاره به واقعیت فقدان جنبش‌های ملی توده‌ای در میان این ملیت‌ها بمعنای نادیده گرفتن حقوق آنها نیست. بدیهی است که مردم ایران از هر ملیتی که باشند باید در تمام زمینه‌ها از حقوق کاملاً برابری برخوردار باشند. نه تنها مردم ساکن آذربایجان، بلوچستان، خوزستان و ترکمن صحرا باید از حق آموزش به زبان مادری و بکار گرفتن آن در ادارات برخوردار باشند بلکه هر خانواده بلوچی و یا آذری که برای کسب و کار روانه تهران شده‌اند باید از این حق انسانی برخوردار باشند که بچه‌هایشان در مدرسه خواندن و نوشتن به زبان مادری را یاد بگیرند. دولت موظف است که هزینه پیشبرد پروژه‌های برابرسازی این ملیت‌ها را در تمام زمینه‌ها تامین کند. اما از شانس بد ملیت‌های ایران جمهوری خواهان ما از فرط احترام گذاشتن به مالکیت خصوصی پولی در خزانه ندارند تا صرف این پروژه‌ها کنند.

جمهوری خواهان با نادیده گرفتن ویژه‌گی‌های مسئله ملی در کردستان که تاریخ مشخص خود را دارد و تنها مختص به ایران هم نیست بلکه یک مسئله منطقه‌ای است و در کشورهای عراق، ترکیه و سوریه نیز برای حل این مسئله جنبش‌های توده‌ای در جریان بوده است و تعمیم آن به سایر ملیت‌های دیگر در ایران و اعلام قالب‌های از پیشی برای حل آن در واقع به حق عادلانه مردم کردستان در تعیین سرنوشت خویش پشت پا می‌زنند. مردم کردستان تاریخاً با این هدف مبارزه کرده و فراز و نشیب‌های زیادی از سر گذرانده است که سرانجام روزی بتوانند آزادانه و بدور از اعمال فشار دولت مرکزی در مورد تعیین سرنوشت خویش مبنی بر ماندن در چهارچوب ایران و یا جدایی و تشکیل دولت مستقل

تصمیم بگیرد.

آیا جمهوری خواهان ممکن است به این سؤال ساده پاسخ بدهند، که اگر در فردای سرنگونی جمهوری اسلامی و به قدرت رسیدن جمهوری خواهان، شوراهای شهرها و روستاهای مردم کردستان یا هر مکانیسم دمکراتیک دیگری که شکل می گیرد اعلام کردند که بعد از یک دوره ۶ ماهه، تضمین آزادی های بدون قید و شرط سیاسی، آزادی بیان، قلم و فعالیت سیاسی احزاب یک فرماندوم و همه پرسى برگزار می کنند تا مردم کردستان طی آن در مورد سرنوشت خویش، ماندن در چهارچوب ایران و یا جدایی و تشکیل دولت مستقل تصمیم بگیرند، در آنصورت جمهوری خواهان که تنها فدرالیسم و خودمختاری را شکل همزیستی مسالمت آمیز ملتها تعریف کرده اند چه عکس العملی از خود نشان می دهند؟

آیا جمهوری لائیک و دمکراتیک از وحشت اینکه مبدا مردم کردستان در این فرماندوم و همه پرسى به جدایی و استقلال کردستان رای بدهند، و تمامیت ارضی ایران را به خطر بیندازند، ابتدا فرمان محاصره اقتصادی کردستان را صادر نمی کند و سپس به آقای بنی صدر که نمایندگان در همایش پاریس جمهوری خواهان حضور داشتند ماموریت نمی دهد که دوباره فرمان یورش به کردستان را صادر کند و به ارتش و پاسداران جمهوری لائیک تاکید کند که بند پوتین هایشان را باز نکنند تا غائله کردستان را سرکوب می کنند؟

حق جدایی و تشکیل دولت مستقل برای مردم کردستان و هر ملیت دیگری که برای حل مسئله ملی جنبشی برپا کرد باید بدون هیچ ابهامی برسمیت شناخته شود.

نفی آزادی تعیین سرنوشت، یعنی جدا شدن ملت ها به هر شکلی که باشد معنایش فقط دفاع از امتیازات ملت حکمفرما و شیوه های پلیسی اداره امور در مقابل شیوه های دمکراتیک است. از زاویه دمکراتیسم کارگران شناسائی حق جدا شدن اتفاقاً "خطر" از هم پاشیدن کشور را می کاهد.

اکثریت توده های مردم کردستان که در کوران یک مبارزه سیاسی طولانی، در یک جامعه تحزب یافته پرورش یافته اند از روی تجربه روزمره به اهمیت روابط جغرافیایی و روابط و پیوندهای اقتصادی وسیعی که با بازار بزرگ ایران دارند کاملاً واقفند، به ارزش همبستگی مبارزاتی با دیگر هم سرنوشتان خود در سایر نقاط دیگر ایران آگاهند و موانع عینی و پراتیکی و دشواریهای سر راه جدایی و استقلال کردستان را می شناسند، تنها زمانی به جدا شدن از ایران ترغیب می شوند که حق آنها به جدایی و تشکیل دولت مستقل برسمیت شناخته نشود، برابری آنها در کلیه زمینه ها با ملت بالادست تامین نگردد، ستمگری و اعمال شیوه های تبعیض آمیز و غیر دمکراتیک و پلیسی از جانب دولت مرکزی تداوم یابد، و مردم کردستان احساس کنند که ماندنشان در چهار چوب ایران نه تنها کمکی به جنبش آزادیخواهانه در ایران نمی کند بلکه سلطه ارتجاع را تحکیم می کند و در داخل کردستان هم مانع از رشد آزادانه مبارزه طبقاتی می شود.

در صورتی که مردم کردستان با چشمندازهای کاملاً روشن از برقراری یک نظام دمکراتیک در ایران و تضمین حقوق برابر در تمام زمینه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، آزادانه ماندن در چهارچوب ایران را برگزینند در آنصورت تنظیم رابطه مردم کردستان بعنوان یک ملت با دولت مرکزی موضوعیت خود را از دست می دهد.

طرح فدرالیسم و خودمختاری، مسئله ملی در کردستان را حل نمی کند. اگر لیبرالهای ایران با طرح فدرالیسم و خودمختاری و با تاکید کردن بر تمرکز زدایی قدرت می خواهند دمکراتیک بودن جمهوری شان را به افکار عمومی القا کنند و در همان حال با تضمین حفظ تمامیت ارضی ایران میل شونیستی و عظمت طلبانه بورژوازی ایران را ارضا کنند، و بورژوازی کرد نیز در شرایط کنونی طرح فدرالیسم و همنوایی کردن با لیبرالیسم بورژوازی ایران را نزدیک ترین راه دستیابی به قدرت سیاسی

می‌داند، اما از زاویه طبقه کارگر و مردم آزادی‌خواه ایران، از زاویه مردم ستم‌دیده کردستان فدرالیسم و خودمختاری نمی‌تواند راه حلی دمکراتیک برای حل مسئله ملی در کردستان باشد. همانطور که در سطور بالا تلاش شد تا نشان داده شود، این ماهیت طبقاتی حاکمیت است که دمکراتیک بودن یا نبودن آن را تعیین می‌کند نه ساختار دولت. از آنجا که حکومت مورد نظر جمهوری خواهان ماهیتی بورژوازی دارد هیچ درجه از تمرکززدایی و یا تاکید بر جمهوریت ماهیت غیردمکراتیک آن را تغییر نمی‌دهد.

بر خلاف ادعای جمهوری خواهان، فدرالیسم حاکمیت ملی مردم کردستان را تامین نمی‌کند چون مطابق طرح‌های فدرالیسم و نمونه‌هایی که تجربه شده، ارتش مرکزی و کلیه دستگاه‌های امنیتی، پول و اختیار تدوین سیاست‌های اقتصادی و خارجی در دست دولت مرکزی است و از حوزه اختیارات دولت‌های فدرال خارج هستند. در اینصورت روشن است که این برنامه‌پردازان اقتصادی بورژوازی ایران هستند که برنامه‌های اقتصادی و سیاست خارجی را تعیین می‌کنند. در چنین شرایطی همواره این امکان برای دولت مرکزی وجود دارد که به بهانه‌های واهی، مثلاً به این بهانه که از مرزهای کردستان کالاهای غیر قانونی وارد بازار کشور می‌شوند یا به این بهانه که مردم کردستان از آزادی‌های داده شده سو استفاده می‌کنند، محاصره اقتصادی علیه مردم کردستان اعمال کنند، و یا به بهانه حفظ امنیت مرزها به کردستان لشکرکشی کنند. آیا به رسمیت شناختن خودگردانی مردم فلسطین از جانب جامعه جهانی مانع آن شده است که دولت اسرائیل با بکارگیری همین اهرمها، مردم فلسطین را تحت فشار محاصره اقتصادی قرار دهد و یا در قلب سرزمینهای فلسطینی جنایتکارانه‌ترین عملیاتها و ویرانی‌ها را بار آورد.

حکومت محلی فدرال کردها با محدوده‌ای که برایش تعریف می‌کنند، همواره و بطور لاینقطع با دولت مرکزی و ارگانهای مختلف آن بر سر حدود و اختیاراتش و بروکراتیسم ارگانهای حاکمیت مرکزی اصطکاک خواهد داشت و این مناقشات روزمره همواره احساس شهروند درجه دوم کردن، و خواست حق جدایی و تشکیل دولت مستقل را زنده نگاه خواهد داشت.

درسیستم فدرالی و یا خودمختاری میزان حدود و اختیارات و حتی تعیین مرزهای منطقه حکومت فدرال یا خودمختار همواره تابعی از توازن قوای بین حکومت محلی و دولت مرکزی است. بنابراین فدرالیسم و خودمختاری نه راه حلی برای مسئله ملی در کردستان، بلکه در چهارچوب عقب نشینی دولت مرکزی و تضعیف سلطه ارگانهای سرکوبگر آن در کردستان قابل ارزیابی است، و بدون شک مردم کردستان از هر درجه عقب نشینی رژیم مرکزی و تضعیف حاکمیت آن در کردستان برای تقویت پایه‌های جنبشی انقلابی که به پا کرده اند استفاده خواهد کرد.

همایش سپتامبر پاریس جمهوری خواهان را باید در روند تلاشهای لیبرالیسم بورژوازی ایران برای شکل دادن به آلترناتیو حکومتی جایگزین رژیم جمهوری اسلامی، پایان دادن به بحران سرمایه‌داری ایران و نجات آن از خطر تحول بنیادی و انقلابی در ایران بررسی کرد. اما جمهوری خواهان با ماهیت این پلاتفرم و تناقضاتی که با خود حمل می‌کنند نه تنها نمی‌توانند نیروی محرکه انقلاب یعنی طبقه کارگر و جنبش‌های آزادی‌خواهانه را که مطالبات اقتصادی، اجتماعی و آزادی‌خواهانه عمیقاً در آنها ریشه دارد را به حرکت در آورند بلکه از هم‌اکنون در مقابل آن ایستاده‌اند. از همین رو جمهوری خواهان نمی‌توانند استراتژی سرنگونی جمهوری اسلامی که در اسنادشان با عباراتی لیبرالی از آن سخن می‌گویند را پیش ببرند. جمهوری خواهان برای جایگزینی رژیم جمهوری اسلامی اساساً به تغییر معادله قدرت از بالا، با کمک فشارهای غرب و برگزاری فرماندم در چهارچوب نظام جمهوری

اسلامی چشم دوخته اند. اگر این همایش و اسناد آن برای آقای بنی صدر که از تاریخخانه جمهوری اسلامی سربرآورده است و نمایندگانش بر کرسی های همایش تکیه زدند یک رنسانس فکری و سیاسی است، و برای فدائیان اکثریت و ملیون یک پیشرفت در خدمتگذاری به بورژوازی ایران است اما برای "سوسیالیست"هایی که هژمونی لیبرالیسم را قبول کرده اند و می خواهند مانند بازوی جمهوری خواهان بورژوا در درون جنبش کارگری عمل کنند، یک عقب گرد کامل و پشت پا زدن آشکار به منافع جنبش طبقه کارگر است. جنبش سوسیالیستی کارگری نه تنها با روشن کردن ماهیت واقعی پلاتفرم ها و استراتژی جمهوری خواهان بلکه با به مصاف طلبیدن تمام راهکارهای لیبرالیسم بورژوازی در جنبش های اجتماعی و آزادیخواهانه موجود در جامعه می تواند راه پیشروی انقلاب کارگری و تحول انقلابی در جامعه را باز کند.

برگرفته از مجله آرش شماره ۸۹